

روایت‌هایی خواندنی از کاسب با تجربه پنچتن از زراعت قانادی

مغربی - «محمود غدیری کنارگوشه»، پیرمردی در مرز ۸۰ سالگی است. زمانی زراعت‌کار موفق بوده است و در سال‌های اخیر، به شغل قنادی می‌پردازد و از قنادهای معروف منطقه پنچتن است. او در سال‌های قبل، زندگی سختی را تجربه کرده و همواره رضایت خداوند را در کارهایش در نظر داشته است. او امروز از بزرگان محل به‌شمار می‌آید و حرفش در بین مردم، اعتباری خاص دارد. سعی کرده است در خط انقلاب باشد و در همه صحنه‌های اجتماعی از همکاری با جبهه و رای‌گیری و مراسمات مذهبی، حضور مؤثری داشته باشد. با او درباره خاطرات زندگی‌اش گفتگو کردیم.

پسوند فامیلتان برایم عجیب است. «کنارگوشه» اسم منطقه یا روستایی است؟

بله! ریشه ما از همان جاست. «کنارگوشه» منطقه‌ای نزدیک تبادکان بعد از منطقه‌ای به نام امرغان است.

از سال‌های دور بگویید.

اجازه دهید از آن سال‌ها نگویم! سال‌هایی پر از سختی و گرسنگی بود. شاید نه صرفاً برای خانواده ما بلکه برای عموم مردم اوضاع و زمانه سخت و ناگواری بود. در به‌داری کشیدیم و چند سالی به منطقه رادکان رفتیم و در آن منطقه کار کردیم. اوضاع بسیار سختی بود. آنجا بی‌بی و دو خواهرم را از دست دادم. مادرم گفت که باید از این منطقه برویم. به درگز رفتیم. شش سالی هم در درگز بودیم و بعد از آن به کنارگوشه رفتیم و دوباره به روستای دهنو که توسط مالکان و اربابان ساخته شده بود، رفتیم و به کشاورزی مشغول شدیم. همان سال‌ها ازدواج کردم و خانواده را به سختی اداره می‌کردم. همان زمان اعلام شد که اصلاحات ارضی شده است.

اصلاحات ارضی برای شما چه پیامدی داشت؟

اصلاحات ارضی همه نظم و انضباط قبلی را به هم زد. قرار این بود زمین را از اربابان بگیرند و به کشاورزان بدهند، اما اینکه عملاً چه شد، ماجرای دیگری بود. در ملکی که من کشاورزی می‌کردم، ۲۱۴ هکتار زمین زیر کشت وجود داشت. از طرف حکومت آمدند و پرسیدند خانواده‌ات چند نفرند، گفتم که شش نفریم. ۲۴ سرپرست خانواده دیگر هم بودیم. آن‌ها محاسباتی کردند و در آخر گفتند پدرم در همان اوضاع آرام به من گفت این زمین غصبی است. روز قیامت آن را طوق گردنت می‌کنند و به جهنم می‌روی.

یعنی نمی‌خواستید

صاحب‌زمین شوید؟

ملک‌داری، مکتب می‌خواهد. ما حتی توان اینکه برای زلمان چادر بخریم، نداشتیم. پس چگونه می‌توانستیم ملک به آن بزرگی را اداره کنیم؟ همین را به آن مسئول دولتی گفتم. گفت مثل اینکه مخالف رژیم شاهنشاهی هستی؟! گفتم بحث سیاسی

نیست. مسئله من این است که پول و سرمایه‌ای را که بتوانم با آن زمین کشاورزی را آباد کنم، ندارم. مسئول دولتی جواب داد از بانک می‌توانی وام بگیری. گفتم من زمین نمی‌خواهم. مسئول دولتی گفت خواهی نخواهی به اجبار باید زمین دار شوی!

ارباب و مالک اصلی زمین چه

مواجهه‌ای با این موضوع داشت؟

پیش اورفتم و گفتم من زمین نمی‌خواهم. او گفت دولت به من گفته یا باید زمین را بفروشم و بدهم به رعیت، یا مزدور (کارگر) بگیرم. شما به ظاهر بگویید که مزدور اربابیم، ولی من به صورت نصفه کاری (سبک پیش از اصلاحات ارضی که آب و دانه از مالک و کار و کشاورزی از رعیت است و سرآخر، سود حاصله را نصف میکنند) با شما حساب می‌کنم. قبول کردم و قرار شد برویم و در محضر، رسمی کنیم. من را با ماشین که داشت به مشهد آورد. قبل از ورود به ساختمان، حضرت ابوالفضل (ع) را واسطه کردم.

